

۲- تقسیم کار و ماشین ها

طبق نظر آقای پرودون، سلسله تکامل تدریجی اقتصادی با تقسیم کار آغاز می گردد.

جنبه خوب تقسیم کار } «تقسیم کار برحسب ماهیت خود، شیوه ایست که براساس آن برابری شرایط و خردمندی ها، تحقق می پذیرد.» (جلد اول، صفحه ۹۳)

جنبه بد تقسیم کار } «تقسیم کار برای ما سرچشمه بدبختی شده است.» جلد اول صفحه ۹۴

اشکال مختلف

«کار، بر حسب قانونی که مخصوص آن بوده و اولین شرط ثمربخشی آن می باشد، تقسیم می شود و به نفعی خود منجر شده و خود را از بین می برد.» (جلد اول صفحه ۹۴)

مسأله ای که باید حل شود } «باید ترکیبی پیدا کرد که مضار تقسیم کار را بر طرف سازد و تاثیرات سودمند آن را حفظ نماید.» (جلد اول صفحه ۹۷)

از نظر آقای پرودون تقسیم کار، یک قانون ابدی است، یک مقوله ساده و انتزاعی است و به این ترتیب از نظر او، انتزاع، ایده و لغت به تنهایی کافیهست تا تقسیم کار

در دوران های مختلف تاریخ راتوضیح بدهد. کاست ها^۱ اصناف، مانوفاکتور، صنعت بزرگ، همه این ها باید به وسیله یک کلمه ساده «تقسیم» قابل توضیح باشند. در وهله اول مفهوم کلمه «تقسیم» با دقت مطالعه می شود دیگر به مطالعه تأثیرات بی شماری که در هر دوران به تقسیم کار، خصلت مشخصی بخشیده است، احتیاجی نیست.

هر آینه موضوعات در مقولات آقای پرودون خلاصه می شدند، مسلماً آن وقت بسیار ساده بودند! لکن تاریخ با این قاطعیت جریان ندارد. در آلمان سه قرن تمام طول کشید تا اولین تقسیم مهم کار- یعنی جدائی شهر و روستا بوجود آمد. به همان اندازه که مناسبات شهر و ده تعدیل یافت، اگر این جنبه تقسیم کار در نظر بگیریم آن وقت با جمهوری های باستانی، با فنودالیسم مسیحی، با انگلستان قدیمی و بارون هایش، با انگلستان مدرن و بارون های صاحب مزارع پنبه اش، سروکار خواهیم داشت. در قرن های ۱۴ و ۱۵ وقتی که هنوز هیچ مستعمره ای وجود نداشت، وقتی که آمریکا هنوز کشف نشده بود و آسیا نیز تنها از طریق قسطنطنیه با اروپا مربوط بود، وقتی که دریای مدیترانه ای هنوز مرکز فعالیت های بازرگانی بود- تقسیم کار خصلت کاملاً دیگر و سیمای کاملاً دیگری داشت تا در قرن ۱۷ که اسپانیایی ها، پرتغالی ها، هلندی ها، انگلیسی ها و فرانسوی ها در تمام قاره های دنیا مستعمراتی علم کرده بودند. گسترش بازار و سیمای ظاهری آن، به تقسیم کار در دوران های مختلف، سیمای ظاهری متفاوتی بخشید، خصلتی که به زحمت می توان آن را صرفاً ناشی از کلمه «تقسیم»، ایده و مقوله دانست.

آقای پرودون می گوید:

^۱ - کاست ها: به معنی گروه های اجتماعی ای است که به خاطر حفظ امتیازاتی، از سایر گروه های اجتماعی جدا بودند. معادل فارسی آن را رسته ذکر کرده اند و چون در آثار سال های اخیر این واژه به همین شکل مورد استفاده قرار گرفته است، ما نیز آن را به کار می بریم. «انتشارات سوسبالیزم»

«از زمان آدام اسمیت همه اقتصاددان ها، محاسن و مضار قانون تقسیم را یادآوری کرده اند ولی در این رابطه خیلی بیشتر به اولی بها داده اند تا به دومی، زیرا این موضوع با خوش بینی آن ها بیشتر جور در می آمد بدون این که یکی از آن ها حتا یکبار از خود سؤال کرده باشند که معایب یک قانون چه می تواند باشد؟ ... چگونه همان اصل- با در نظر گرفتن کاملاً دقیق عواقبش- به تأثیرات متقابل مغایری منتهی می شود؟ حتا یک اقتصاددان- چه قبل و چه بعد از آدام اسمیت- هیچ وقت متوجه این نکته نشده است که در این جا باید مسأله ای حل شود. «سی»، فقط حاضر شده است بپذیرد که در تقسیم کار همان علتی که محاسنی در بر دارد، مضاری نیز در بر دارد.» (جلد اول صفحه ۹۵- ۹۶)

آدام اسمیت خیلی بیش از آن چه آقای پرودون فکر می کند، پیش رفته است. او بوضوح متوجه شده است که:

«در حقیقت اختلاف استعدادهاى طبیعى میان یکایک افراد به مراتب کمتر از آن است که ما فکر می کنیم و استعدادهاى مختلفی که ظاهراً انسان ها را بعد از رسیدن به سن بلوغ براساس حرفه هاى شان از یکدیگر متمایز می سازد، نه علت و نه معلول تقسیم کار می باشند.» (آدام اسمیت جلد اول، صفحه ۳۳ و ۳۴)

در اصل، تفاوت میان یک باربر با یک فیلسوف، کمتر از تفاوتی است که یک سگ پاسدار با یک سگ شکاری دارد. این تقسیم کار است که شکاف میان این دو را بوجود آورده است. همه این ها مانع آن نمی شود که آقای پرودون در جای دیگری ادعا کند که آدام اسمیت، از مضاری که معلول تقسیم کار می باشد، هیچ اطلاعی نداشته است و مدعی شود که ابتدا «ژ.پ. سی» پی برده است «که در تقسیم کار همان علتی که موجب منافی می شود مضاری نیز به همراه دارد.»

در این رابطه از «لمونتی» بشنویم:

«آقای ژ.پ. سی این افتخار را نصیب من کرده است که در کتاب ممتازش در باره اقتصاد سیاسی، اصلی را که من در بخش «راجع به تأثیر اخلاقی تقسیم کار» ابتدا

مطرح کرده ام، می آورد. بدون شک عنوان بی معنی کتاب من، به او اجازه نداده است که از من نقل قول کند. تنها توضیحی که من می توانم برای سکونت نویسنده ای - که خود از لحاظ مایه، فردی بسیار غنی است - داشته باشم، این است که از نظر فروتنی از ذکر مأخذ خودداری کرده است.» (مجموعه آثار لمونتی، جلد اول صفحه ۲۴۵ پاریس ۱۸۴۰)

اجازه بدهید در مورد او منصفانه بگوئیم که لمونتی عواقب ناگوار تقسیم کار را آن طور که امروز صورت می گیرد، عاقلانه تشریح کرده است و آقای پرودون نتوانسته است هیچ چیز به آن اضافه کند. ولی حالا که در اثر تقصیر آقای پرودون به مسأله تقدم کشیده شده ایم، به طور ضمنی اشاره می کنیم که مدت ها قبل از لمونتی و ۱۷ سال پیش از آدام اسمیت، آدام فرگسون که آدام اسمیت شاگرد او بود - نکته اخیر را در فصلی که اختصاصاً وقف بررسی تقسیم کار نموده است، واضح و آشکار به بحث و گفتگو می گذارد:

«حتی می توان تردید داشت که حجم کلی استعداد یک ملت در اثر پیشرفت تکنیک افزایش می یابد. در رشته های مختلف تکنیک، تحت فشار احساس و عقل به بهترین نحو به موفقیت نایل می آیند و نادانی هم مادر صنعت است و هم مادر خرافات. تعقل و فانتزی تابع اشتباهات می باشند. اما عادت حرکت دادن دست ها یا پاها، نه به این بستگی دارد و نه به آن. پس می توان گفت که کمال کار مانوفاکتوری در آن نهفته است که تفکر غیر لازم شده و کارگاه صنعتی که بدون همکاری مغز اداره می شود، می تواند به مثابه مکانیزمی تلقی گردد که انسان ها اجزای آن را تشکیل می دهند.... یک ژنرال می تواند در هنر جنگ بسیار ماهر باشد در حالی که هنر سرباز فقط محدود به چند حرکت دست و پا می باشد. آن چه یکی واجد است، دیگری فاقد می باشد. در دوره ای که همه چیز از هم مجزاست خود هنر اندشیدن می تواند یک حرفه مخصوص را تشکیل بدهد. (آدام فرگسون «توضیحاتی در باره تاریخ جامعه بورژوازی» جلد دوم صفحه ۱۳۴، ۱۳۵ و ۱۳۶)

برای این که به حاشیه پردازی های ادبی خاتمه بدهیم، این مطلب را که «همه اقتصاددانان بیشتر به محاسن تقسیم کار پرداخته اند تا مضار آن» موکداً رد می کنیم و کافی است که سیسموندی را نام ببریم.

پس در رابطه با محاسن تقسیم کار، آقای پرودون کاری جز نقل عبارات کلی ای که همه با آن ها آشنا هستیم، نکرده است.

اکنون ببینیم او چگونه از تقسیم کار که به مثابه یک قانون کلی، به مثابه مقوله و به مثابه ایده تلقی می کند، معایب مربوط به آن را مشتق می سازد و چگونه این مقوله، این قانون- علیرغم سیستم مساوات گرانه آقای پرودون شامل تقسیم برابر کار می گردد؟

«در این لحظات فرخنده تقسیم کار، طوفان شروع به وزیدن به بشریت می کند. پیشرفت در مورد همگان یکسان و همگون صورت نمی گیرد... و با عده قلیلی که از امتیازاتی برخوردار می باشند... آغاز می شود، همین مزیت افراد بر اثر پیشرفت بود که موجب اعتقاد به نابرابری طبیعی و از پیش تعیین شده وضع زندگی گردید، رسته ها را بوجود آورد و همه اجتماعات را براساس هیرارشی بنا نمود.» (پرودون جلد اول صفحه ۹۴)

تقسیم کار، رسته ها را بوجود آورد. خوب، رسته ها معایب تقسیم کار می باشند. پس تقسیم کار مضاری در برداشته است و این بایستی به اثبات برسد. اگر بخواهیم ادامه بدهیم و سؤال کنیم: چه چیز موجب شده تقسیم کار، رسته ها، سامان هیرارشی و امتیازات را بوجود آورد؟ آقای پرودون جواب خواهد داد: پیشرفت. و چه چیز موجب پیشرفت شده است؟ محدودیت. و محدودیت هم به عقیده آقای پرودون در اثر ترجیح دادن برخی افراد و به وسیله پیشرفت بوجود آمده است.

بعد از فلسفه نوبت به تاریخ می رسد، اما نه توصیفی و نه دیالکتیکی بلکه تاریخ قیاسی. آقای پرودون کارگر چاپخانه امروز را با کارگر چاپخانه قرون وسطا، کارگر کارخانه عظیم ذوب آهن کروسوت را با نعل بند روستا، نویسنده عصر ما را با

نویسنده قرون وسطا مقایسه می کند و کفه ترازو را به نفع کسانی که کمتر یا بیشتر به تقسیم کار وابستگی دارند، سنگین تر می کند، تقسیم کاری که قرون وسطا را بوجود آورده و به ما منتقل ساخته است. او تقسیم کار یک دوران تاریخی را در مقابل دوران تاریخی دیگری قرار می دهد. آیا چیزی که آقای پرودون باید ثابت می کرد، اینست؟ نه. او مکلف است مضار تقسیم کار را به طور عام و تقسیم کار را به عنوان یک مقوله به ما نشان بدهد. از این گذشته چرا روی این قسمت از کتاب آقای پرودون این قدر تکیه کنیم؟ زیرا همان طور که خواهیم دید، خود او بعد از مدت کوتاهی همه این به اصطلاح ترقیات را موکداً رد می کند.

آقای پرودون ادامه می دهد:

«اولین تأثیر کار پراکنده این است که بعد از تباهی روح، مدت کار روزانه را به نسبت عکس مجموع مقدار هوشمندی ای که به کار رفته است، طولانی می سازد. لکن از آن جا که مدت کار روزانه نمی تواند از شانزده تا هیجده ساعت تجاوز کند، لذا از لحظه ای که جبران، نتواند به وسیله زمان کار، صورت گیرد، به وسیله قیمت انجام می پذیرد و مزد پانین می آید... آن چه مسلم است و آن چه صرفاً در این جا باید یادآوری شود، این است که وجدان عمومی، برای یک کارگر یک استاد کار و یک وردست ارزش یکسانی قائل نمی باشد. به این ترتیب تنزل قیمت کار روزانه ضروری می شود و به این صورت کارگر- بعد از آن که روحش به علت کار خفت بار، تباه شد- به علت ناچیز بودن دستمزدش، از نظر جسمی نیز دچار مذلت می شود.» (جلد اول صفحه ۹۷- ۹۸)

ما از ارزش منطقی این نتیجه گیری های برهانی که کانت آن ها را مطالب ماوراء منطقی انحرافی می خواند، می گذریم. محتوی از این قرار است:

تقسیم کار، کارگر را به فونکسیون خفت باری تنزل می دهد. این فونکسیون خفت بار مستلزم تباهی روح است. این تباهی روح، مستلزم تقلیل رشد یابنده دائمی دستمزد است. و برای آن که ثابت شود که این تقلیل دستمزد مستلزم یک روح تباه

است، آقای پرودون برای تسکین وجدان خود ادعا می کند که این وجدان عمومی است که چنین می خواهد. آیا روح آقای پرودون نیز جزئی از وجدان عمومی محسوب می شود؟ از نظر آقای پرودون ماشین ها «آنتی تز منطقی تقسیم کار» می باشند. (جلد اول صفحه ۱۳۵) و به کمک دیالکتیک خود، شروع به آن می کند که ماشین ها را میدل به کارگاه صنعتی نماید.

آقای پرودون ابتدا کارگاه صنعتی مدرن (کارخانه) را پیش فرض قرار می دهد تا بتواند تقسیم کار را علت بدبختی قلمداد کند و سپس این بدبختی را که معلول تقسیم کار می باشد، پیش فرض رسیدن به کارخانه قرار می دهد تا بتواند آن را به عنوان نفی دیالکتیک این بدبختی معرفی نماید. او پس از آن که کارگر را از لحاظ اخلاقی بافونکسیون خفت بار و از لحاظ جسمی با تقلیل دستمزد دست به گریبان کرد و بعد از آن که او را تابع سرکارگر کارخانه نمود و کارش را به سطح کاربرد یک وردست، تنزل داد، آن وقت از نو این گناه را به کارخانه و ماشین ها نسبت می دهد که کارگر را «از طریق تراشیدن سرکارگری برایش» (جلد اول صفحه ۱۶۴) دچار خفت ساخته و به این وسیله که «او را از سطح یک کارگر صنعتی به سطح یک وردست تنزل داده است.» (جلد اول صفحه ۱۶۴) چه دیالکتیک عالی ای! و یکاش به همین قناعت می کرد. ولی نه، او داستان تازه ای برای تقسیم کار لازم دارد، نه به خاطر آن که به کمک آن منشاء تضاد برسد بلکه برای آن که کارخانه را به سبک خود از نو بسازد و برای نیل به این منظور، خود را ملزم می بیند تا همه چیزهایی را که در باره تقسیم کار گفته شده است، فراموش کند.

کار، برحسب ابزاری که در اختیار دارد به طرق مختلف سازماندهی و تقسیم می شود. آسیاب دستی مستلزم تقسیم کار دیگری است تا آسیاب بخار آبی. و چنان چه بخواهیم به طور کلی با تقسیم کار شروع کنیم تا بتوانیم در نتیجه آن به یکی از ابزار ویژه تولید یعنی ماشین برسیم، این به معنی آن است که بخواهیم سیلی بر صورت تاریخ نواخته باشیم.

ماشین ها بیش از گاونروی که خیش می کشد، مقوله اقتصادی نیستند. آن ها فقط نیروی مولده هستند. کارخانه مدرن که براساس استفاده از ماشین استوار می باشد، یک مناسبت تولیدی اجتماعی است، یک مقوله اقتصادی است. حال ببینیم در تصورات درخشان آقای پرودون موضوعات چگونه صورت می گیرند:

«در جامعه، پدیدار شدن متوالی و روزافزون ماشین ها، به منزله آنتی تز است، فرمول مخالف تقسیم کار است، اعتراض نابغه صنعت نسبت به کار پراکنده و کشنده انسانی است. در واقع ماشین چیست؟ چیزیست که اجزاء مختلف کار را که در اثر تقسیم کار از هم مجزا شده اند بایکدیگر مربوط می سازد. هر ماشین می تواند به عنوان مجموعه ای از عملیات گوناگون تلقی گردد... پس به وسیله ماشین است که کارگر احیاء می شود. ماشین ها- که در اقتصاد سیاسی با تقسیم کار در تضاد می باشند- نشان دهنده سنتزی هستند که در ذهن انسانی در برابر تجزیه قرار می گیرند... تقسیم کار فقط اجزاء مختلف کار را از هم جدا ساخت، به این ترتیب که به عهده هر کس واگذار شد تا به رشته تخصص ای که بیش از همه موافق طبعش می باشد، بپردازد. کارخانه، کارگران را براساس رابطه هر یک از اجزاء نسبت به کل، گروه بندی کرد... و اصل اوتوریته را در کار متداول ساخت... البته این تمام قضیه نیست. ماشین ها و کارخانه پس از آن که با تراشیدن سرکارگری برای کارگر، او را به وضع خفت باری کشاندند، با تنزل دادن او از سطح یک صنعت گر به یک وردست، تحقیر او را تکمیل می کنند. دوره ای که ما در این لحظه می گذارنیم یعنی دوره ماشین ها به وسیله یک خصلت ویژه- یعنی کار اجرتی- مشخص می شود. کار اجرتی نتیجه غائی تقسیم کار و مبادله است.» (جلد اول، صفحه ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۱ و ۱۶۴).

یک یادآوری ساده به آقای پرودون: تفکیک اجزاء مختلف کار که به هرکس این امکان را می دهد تا به رشته تخصصی ای که بیشتر مورد علاقه اوست، بپردازد یعنی

چیزی که به تصور آقای پرودون از ازل شروع شده است، تازه در دوران صنعت مدرن و تحت سلطه رقابت، بوجود آمده است.

آقای پرودون سپس به علم انساب *genealogy* جالبی (جلد اول صفحه ۱۶۱) متوسل می شود تا ثابت کند که چگونه کارخانه در اثر تقسیم کار و کار اجرتی در اثر کارخانه بوجود آمده است.

۱- او فرض را بر این قرار داده است که انسانی «متوجه شده است» که «اگر تولید را به اجزای مختلف آن تجزیه نماید و هر یک از آن ها را به وسیله یک کارگر مخصوص به انجام برساند» (جلد اول صفحه ۱۶۱)، نیروهای مولده افزایش می یابند.

۲- این انسان فرضی «سرنخ این ایده به دستش می آید» و به خود می گوید که اگر گروه ثابتی از کارگران را تشکیل بدهد و برای یک هدف مخصوص که مورد نظر اوست، به همکاری مشترک وادارد، آن وقت می تواند به تولید مداوم تری نایل آید و غیره... (جلد اول صفحه ۱۶۱)

۳- این انسان، به انسان های دیگر *پیشنهاد می کند* که آن ها ایده او و سرنخ ایده اش را درک کنند.

۴- این انسان، «در آغاز صنعت با همکاری اش که بعداً کارگران او می شوند، براساس مساوات رفتار می کند». (جلد اول صفحه ۱۶۳)

۵- در عمل معلوم می شود که این «مساوات اولیه به علت موقعیت مناسب استادکار و وابسته بودن کارگر اجرتی به زودی از میان می رود». (جلد اول صفحه ۱۶۳)

در این جا ما بار دیگر با نمونه ای از *متد تاریخی و توصیفی* آقای پرودون سروکار داریم.

حال بگذارید از نظر تاریخی و اقتصادی بررسی کنیم که آیا کارخانه یا ماشین واقعاً اصل اوتوریته را در نتیجه تقسیم کار در جامعه مرسوم ساخته است؟ آیا علیرغم آن که از یک طرف کارگر را تابع اوتوریته نموده، از طرف دیگر از کارگر اعاده حیثیت کرده است؟ آیا ماشین، ترکیب مجددی از کار تقسیم شده است، سنتز کار است که مخالف تجزیه آن می باشد؟

جامعه به عنوان یک کل، با وضع درونی کارخانه این وجه مشترک را دارد که در آن، تقسیم کار وجود دارد. اگر تقسیم کار در یک کارخانه مدرن را، به عنوان یک نمونه در نظر بگیریم و آن را در مورد تمام جامعه به کار ببریم، در این صورت بدون شک تولید ثروت جامعه ای به بهترین وجه سازمان دهی می شود که فقط کارفرمای واحدی به عنوان رهبر داشته باشد که این رهبر براساس یک نظم از قبل مقرر شده، فونکسیون ها را میان اعضای مختلف یک گروه مجتمع تقسیم می کند. ولی به هیچ وجه این طور نیست. در حالی که در داخل کارخانه مدرن، تقسیم کار به وسیله اوتوریته کارفرما در تمام جزئیاتش تنظیم شده است، جامعه مدرن نظم دیگری و اوتوریته دیگری جز رقابت آزاد برای تقسیم کار نمی شناسد.

تحت رژیم پدرسالاری، تحت نظام رسته ها، تحت سیستم فنودالی و صنفی براساس قواعد مشخص، در تمام جامعه تقسیم کار وجود داشت. آیا این قواعد به وسیله یک قانون گذار مقرر شده بودند؟ نه. این ها که بدو در اثر شرایط مادی تولید بوجود آمده بودند، تازه بعدها به صورت قانون در آمدند. بدینگونه این اشکال مختلف تقسیم کار، پایه های متعددی برای تشکیلات اجتماعی شدند. در رابطه با تقسیم کار در کارگاه صنعتی، باید گفت که تکامل آن در تمام این اشکال اجتماعی، بسیار ناچیز بود.

می توان به عنوان یک قاعده کلی گفت که: هر قدر در جامعه، تقسیم کار، کمتر تحت سلطه اوتوریته باشد، به همان اندازه تقسیم کار در درون کارگاه صنعتی تکامل بیشتری می یابد و به همان اندازه بیشتر تابع اوتوریته یک فرد واحد می گردد. به این

ترتیب در رابطه با تقسیم کار، اوتوریته در کارخانه و در اجتماع با هم نسبت معکوس دارند.

در این جا این سؤال پیش می آید که این چه نوع کارگاه صنعتی است که در آن اشتغالات از هم بسیار مجزا می باشند و وظیفه هر کارگر به یک عمل بسیار ساده تنزل داده شده است و اتوریته، سرمایه و کارگران را گروه بندی و هدایت می کند؟ این کارگاه صنعتی، این کارخانه چگونه بوجود آمده است؟ برای آن که به این سؤال پاسخ داده شود، باید بررسی کنیم که صنعت مانوفاکتوری واقعی چگونه تکامل یافت. من در این جا از صنعتی صحبت می کنم که هنوز صنعت مدرن بزرگ با ماشین های مربوطه اش نشده ولی دیگر صنعت قرون وسطا و صنعت خانگی هم نیست. ما نمی خواهیم خیلی زیاد وارد جزئیات بشویم و می خواهیم فقط به ذکر چند نکته اصلی بپردازیم تا نشان بدهیم که نمی توان به وسیله فرمول ها، تاریخ ساخت.

یکی از شرایط لازم برای بوجود آوردن صنعت مانوفاکتوری، انباشت سرمایه هائی بود که در اثر کشف آمریکا و ورود فلزات گران قیمت تسهیل شده بود.

به اندازه کافی نشان داده شده است که افزایش وسایل مبادله از یکسو موجب کم شدن مزدها و بهره های مالکانه شد و از سوی دیگر، موجب افزایش سود صنعتی گردید. به کلام دیگر: هر قدر طبقه مالکین و طبقه کارگر یعنی اربابان فنودال و مردم نزول کردند، به همان اندازه کار طبقه سرمایه داران یعنی بورژوازی بالا گرفت.

عوامل دیگری هم وجود داشته که به طور همزمان موجب تکامل صنایع مانوفاکتوری شدند از جمله: به مجرد آن که ارتباط با هند شرقی از طریق دماغه امید برقرار شد، کالاهائی که به بازار عرضه می شدند، افزایش یافتند. از این ها گذشته می توان سیستم مستعمراتی و توسعه تجارت دریائی را نام برد.

نکته دیگری که در رابطه با صنایع مانوفاکتوری به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است، بیکار شدن عده بی شماری خدمه اربابان فنودال است که بستگان تحت تکفل شان قبل از راه یافتن به کارخانه، در به در شده بودند. علاوه بر این، در نتیجه

تبدیل زمین های مزروعی به چمن زارها و در اثر پیشرفت در امور کشاورزی، تعداد کمتری کارگر برای امور زراعتی مورد احتیاج بود و این ها که کارشان را از دست داده بودند، در طول قرن ها به شهرها هجوم آوردند و این روستائینان، تکیه گاه نیرومندی برای کارخانه ها بوجود آوردند.

توسعه بازار، انباشت سرمایه ها، تغییراتی که در موقعیت اجتماعی طبقات بوجود آمد و وجود عده ای که می دیدند منابع در آمدشان به غارت می رود، همه این ها از جمله پیش شرط های تاریخی بوجود آمدن مانوفاکتور بودند. بر خلاف گفته آقای پرودون، توافق های دوستانه و چیزهائی شبیه به آن نبودند که انسان ها را در کارگاه های صنعتی و کارخانه گردهم آورد. مانوفاکتور، حتا در دامن اصناف قدیمی رشد نکرد. این تاجر بود که موجب اصلی کارگاه صنعتی مدرن شد و نه استاد کارهای قدیمی اصناف. و تقریباً در همه جا مبارزه شدیدی میان مانوفاکتور و کاردستی در جریان بود.

انباشت، تمرکز ابزار کار و کارگران پیش در آمد توسعه تقسیم کار در درون کارخانه شدند. مانوفاکتور بیشتر به علت تجمع تعداد زیادی از کارگران و صنعت گران در یک محل واحد یعنی در کارگاهی که تحت فرمان یک سرمایه بود، بوجود آمد تا تجزیه کارها و خو گرفتن یک کارگر متخصص به یک وظیفه بسیار ساده.

سودمندی یک کارگاه، خیلی کمتر مربوط به تقسیم کار به معنی واقعی آن بود تا در رابطه با اوضاع و احوالی که در آن کار بیشتری انجام می گرفت و از مخارج بیهوده فراوانی جلوگیری می شد و غیره. اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷، مانوفاکتور هلند هنوز با تقسیم کار چندان آشنا نبود.

توسعه تقسیم کار، مقدمه گردهم آنی کارگران در یک کارخانه شد. نه در قرن ۱۶ و نه در قرن ۱۷ نمی توان حتا یک نمونه نیز پیدا کرد که در آن شاخه های مختلف یک رشته ی به خصوص از صنایع دستی تا آن حد از هم مجزا بوده باشند که کافی بوده باشد آن ها را در یک محل گردهم آورد و بدین وسیله کارگاه حاضر و آماده ای را

بوجود آورد. البته وقتی انسان ها و ابزار کار، گردهم آمدند، تقسیم کار- همانطور که در دوران اصناف وجود داشت- از نو بوجود آمد و ضرورتاً در درون کارگاه انعکاس یافت.

از نظر آقای پرودون که همه چیز را وارونه می بیند- البته اگر اصولاً آن ها را ببیند- تقسیم کار به مفهوم آدام اسمیت، قبل از کارگاه در واقع شرط موجودیت آن می باشد، بوجود آمده است.

ماشین، به معنی واقعی مربوط به اواخر قرن ۱۸ می شود. چیزی مسخره تر از این نیست که ماشین ها را آنتی تنز تقسیم کار و سنتز آن را، برقراری وحدت کارهای مجزا شده بدانیم.

ماشین، ترکیب ابزار کار است و به هیچ وجه وسیله ارتباط کارها برای خود کارگر نیست.

«اگر در اثر تقسیم کار، هر فعالیت خاص به استفاده از ابزار ساده ای محدود شود، در این صورت ترکیب همه این ابزارها که به وسیله یک موتور واحد به حرکت در می آیند، ماشینی را تشکیل می دهند». («بررسی اقتصاد ماشین ها و غیره»، بابیج، پاریس ۱۸۳۳، صفحه ۲۳۰)

ابزار ساده، انباشت ابزارها، ابزار مرکب، به حرکت در آوردن یک ابزار مرکب به وسیله یک موتور دستی واحد یعنی انسان، به حرکت در آوردن این ابزارها به وسیله نیروهای طبیعی یعنی ماشین ها، دستگاه های ماشینی ای که فقط یک موتور دارند، دستگاه های ماشینی ای که یک موتور خود کار دارند. این است تکامل ماشین.

تمرکز ابزار تولید و تقسیم کار، به همان اندازه از یکدیگر جدائی ناپذیر می باشند که تمرکز اوتوریتته های اجتماعی و تقسیم منافع خصوصی از لحاظ سیاسی از یکدیگر جدائی ناپذیر می باشند. در انگلستان، در اثر تمرکز ملک و زمین- یعنی این ابزار کار کشاورزی- تقسیم کار در کشاورزی و به کاربردن ماشین در امور زراعتی بطور هم زمان صورت می گیرد. اما در فرانسه که در آن تقسیم ابزار کار، یعنی

سیستم کشاورزی اقطاعی وجود دارد، بطورکلی نه تقسیم کار در کشاورزی و نه استعمال ماشین ها در امور زراعتی صورت گرفته است.

از نظر آقای پرودون، تمرکز ابزار کار به معنی تقسیم کار است. ولی در حقیقت ما مکرراً عکس آن را می یابیم. به همان اندازه که تمرکز ابزار کار توسعه می یابد، تقسیم کار نیز توسعه می پذیرد و بر عکس. و به این علت هر گونه اختراع بزرگ تکنیکی، تقسیم کار بیشتری را به همراه می آورد و هرگونه توسعه تقسیم کار به نوبه خود موجب اختراع ماشین های جدیدی می شود.

احتیاج به یادآوری این نکته نیست که در انگلستان پیشرفت های بزرگ تقسیم کار، بعد از اختراع ماشین ها آغاز شد. بافندگان و ریسندگان- همانطور که هنوز هم در ممالک عقب افتاده با آن مواجه می شویم- اکثراً دهقانان بودند.

اختراع ماشین ها، تفکیک صنایع مانوفاکتوری از صنایع کشاورزی را تکمیل کرد. بافنده و ریسنده که در گذشته هر دو در یک خانواده به سر می بردند، به وسیله ماشین از هم جدا شدند. بر اثر وجود ماشین است که ریسنده می تواند ساکن انگلستان باشد در حالی که هم زمان با آن بافنده در هند شرقی زندگی می کند. قبل از اختراع ماشین ها، صنعت هر کشور عمدتاً شامل مواد خامی بود که از همان سرزمین بدست می آمد، از جمله: در انگلستان پشم، در آلمان کتان، در فرانسه ابریشم و کتان و در هند شرقی ولوانته^۲ پنبه و قس علیهذا. بر اثر استعمال ماشین ها و استفاده از بخار آب، تقسیم کار به ابعادی رسیده است که صنعت بزرگ- جدا از زمینه ملی- منحصرأ به بازرگانی جهانی، به مبادله بین المللی و به تقسیم کار بین المللی وابسته می باشد. مختصر آن که: تأثیر ماشین بر روی تقسیم کار به قدری زیاد است که چنان

^۲ - لوانته: به زبان ایتالیائی به معنی سرزمین بامدادی است. این اصطلاح به کشورهای ساحل شرقی مدیترانه (حتا تا حدود شط فرات و نیل) و مخصوصاً سواحل آسیای صغیر، سوریه و مصر اطلاق می شد. «انتشارات سوسیالیزم».

چه ضمن ساختن شینی، وسیله ای پیدا شود که بتوان اجزاء آن را به طور مکانیکی بوجود آورد، ساختن آن به زودی میان دو کارگاه مستقل تقسیم خواهد شد. آیا نیازی برای آن وجود دارد که از هدف *بوراندیشانه* و انسان دوستانه ای که آقای پرودون در رابطه با اختراع و استعمال ماشین کشف کرده است، سخن بگوئیم؟

زمانی که در انگلستان، بازار تا آن حد توسعه یافت که کاردستی دیگر کفاف آن را نمی داد، نیاز به ماسین احساس شد و آن وقت به فکر افتادند که علم مکانیک را که از قرن ۱۸ به خوبی توسعه یافته بود، مورد استفاده قرار دهند.

پیدایش اولین کارخانه ای که مجهز به موتور بود، به وسیله اقداماتی مشخص می شود که همه چیز بود جز انسان دوستی. خردسالان به ضرب شلاق به کار کشیده شدند و مورد استفاده سوداگرانی قرار گرفتند که با یتیم خانه ها زدوبند داشتند. کلیه قوانین مربوط به دوره تعلیم کارگران لغو شدند، زیرا طبق عبارت پردازی های آقای پرودون، دیگر به کارگرانی که سنتز شده بودند، احتیاجی نبود و بالاخره از ۱۸۲۵ تقریباً تمام اختراعات جدید، معلول درگیری های میان کارگر و کارفرمائی بود که می خواست به هر قیمتی به معلومات تخصصی کارگر کم بها بدهد. بعد از هر اعتصاب جدید نسبتاً مهم، ماشین تازه ای بوجود آمد. کارگر، به قدری کم استعمال ماشین را نوعی اعاده حیثیت و یا به قول آقای پرودون نوعی احیاء تلقی می کرد که در قرن ۱۸ مدت مدیدی در مقابل سلطه اوج گیرنده ماشین های خودکار، مقاومت کرد.

دکتر یور می گوید:

«ویات، ماسوله مصنوعی (ماشین غلط سه ردیفه) را مدت ها قبل از آرکرایت کشف کرده بود. مشکل عمده، مربوط به یک اختراع مکانیکی مستقل نبود... مشکل قبل از هر چیز عبارت از انضباطی بود که ضرورت داشت تا براساس آن، انسان ها از عادات بی بند و بارشان در موقع کار دست بردارند و خود را با نظم تغییرناپذیر حرکت یک ماشین بزرگ مستقل وفق بدهند. ولی کشف و اجرای موفقیت آمیز

آنین نامه انضباطی ای که منطبق با نیازها و سرعت سیستم اتوماتیک باشد کار حضرت فیل است. این اثر گران بهای آرکرایت است.»

بر روی هم، مرسوم شدن ماشین ها، تقسیم کار را در درون جامعه توسعه داد، عمل کارگر را در درون کارخانه ساده تر کرد، سرمایه را متمرکز ساخت و انسان ها را بیشتر از یکدیگر جدا ساخت.

آقای پرودون اگر می خواهد اقتصاددان باشد و برای یک لحظه «تکامل را برحسب تسلسل اندیشه ها و براساس رده بندی عقل» کنار بگذارد، باید از آدام اسمیت در عصری که کارخانه های اتوماتیک تازه در حال پا گرفتن بودند- تعلیم بگیرد. در واقع میان تقسیم کار- آن طور که در زمان آدام اسمیت وجود داشت- با آن چه ما در کارخانه اتوماتیک می بینیم چه تفاوتی وجود دارد! برای درک بهتر این مطلب کافی است، چند قسمت از «فلسفه مانوفاکتور» دکتر یور را نقل کنیم:

«وقتی آدام اسمیت اثر فناپذیر خود را در باره مبانی اقتصاد سیاسی نوشت، هنوز کسی با سیستم صنعت اتوماتیک چندان آشنا نبود. از نظر او تقسیم کار، به حق، اصل بزرگ تعالی مانوفاکتور تلقی می شد. او سوزن ریسندگی را به عنوان نمونه ذکر می کند و نشان می دهد که چگونه هر کارگر یدی می تواند با اشتغال به یک کار خاص، ماهر شود و کارش را سریع تر و ارزان تر انجام دهد. او متوجه شد که در هر یک از رشته های مانوفاکتور قسمت هائی وجود دارند که بر حسب این اصل، به سادگی انجام می گیرند از قبیل بریدن میله های برنجی به قطعات مساوی و رشته های دیگری وجود دارند که نسبتاً دشوار می باشند از قبیل ساختن و پرداختن سوسوزن های ریسندگی. او در مجموع به این نتیجه گیری رسید که هر یک از این دستگاه ها را می توان با کارگری که مزدش متناسب با مهارتش باشد، وفق داد. این *انطباق*، جوهر تقسیم کار است. لکن آن چه در عصر دکتر اسمیت می توانست به عنوان یک نمونه متناسب، مورد استفاده قرار گیرد، امروزه می تواند در رابطه با اصل واقعی صنایع کارخانه ای، فقط اذهان عمومی را مشوب سازد. در واقع تقسیم

کار و یا بهتر بگوئیم انطباق کارها و لیاقت های افراد مختلف، با برنامه کار کارخانه های اتوماتیک جور در نمی آید: برعکس، در هر کجا که پروسه ای، احتیاج به مهارت زیاد و دست با تجربه ای داشته باشد، آن را از احتیاج کارگر ماهری- که اکثراً به انواع بی نظمی ها گرایش دارد- بیرون می آورند، تا آن را به مکانیزم خاصی که فعالیت اتوماتیک اش به قدری خوب تنظیم شده است که یک کودک هم می تواند بر آن نظارت کند، واگذار نمایند.

بنابراین اصل سیستم کارخانه ای عبارت از این است که علم مکانیک را جانشین مهارت دست ساخته و تقسیم کار میان صنعت گران را به وسیله تجزیه یک پروسه به اجزای تشکیل دهنده اش، جانشین سازد. در سیستم کاردستی، کار انسانی قاعداً گران ترین عامل یک محصول بود، اما در سیستم اتوماتیکی مشاهده می کنیم که کارگران ماهر تدریجاً به وسیله یک مأمور نظارت بر ماشین، کنار گذاشته می شوند. ضعف طبیعت انسانی به قدری زیاد است که هر قدر کارگر ماهرتر باشد، به همان اندازه پرتوقع تر می شود و کنار آمدن با او مشکل تر است. و در نتیجه طبع متلون او برای سیستم مکانیکی کمتر مناسب بوده و می تواند زیان های عظیمی به دستگاه آن وارد آورد. بنابراین وظیفه اصلی کارخانه داران امروزی عبارت از این است که به وسیله ربط دادن علم و سرمایه، فعالیت کارگران خود را به آن محدود سازند که هشیاری و تردستی خود را به کار ببرند و این ها خصایصی هستند که کارگران در ایام نوجوانی شان به خوبی فراخواهند گرفت، البته چنان چه آن ها را منحصرأ به کار شخصی بگمارند.

به موجب سیستم درجه بندی کار، قبل از آن که چشم ها و دست ها به اندازه کافی مهارت حاصل کنند آموزش چند ساله ای لازم است تا برخی کارهای مشکل مکانیکی انجام گیرند ولی طبق سیستمی که یک پروسه را تجزیه می کند- یعنی سیستمی که آن را به یکایک اجزای مهمش تقسیم می نماید و تمام قسمت های آن را به وسیله ماشین مستقل انجام می دهد- می توان این اجزای اولیه را بعد از دوره آزمایشی کوتاهی، به

فردی که دارای استعداد معمولی می باشد، محول ساخت. حتی می توان در موارد مبهم این فرد را به دل خواه مدیر مؤسسه، سرمایه‌دین دیگری به کار گماشت. این گونه تغییرات با شیوه متداول قدیمی که کار را تقسیم می کرد، در تضاد آشکار است، شیوه ای که یک کارگر را مأمور ساختن ته سوزن می کرد و دیگری را به تیز کردن سرسوزن ریسندگی می گماشت یعنی اشتغالی که یک نواختی خسته کننده آن اعصاب کارگر را ناراحت می کرد... ولی طبق اصل همگون سازی یا سیستم اتوماتیک، استعداد کارگر فقط به وسیله یک تمرین مطبوع تربیت می شود و غیره... از آن جا که فعالیت او عبارت از این است که بر کاری- که به وسیله یک مکانیزم، کاملاً تنظیم شده است- نظارت نماید، لذا می تواند آن را در کوتاه ترین مدت فرا گیرد، به این ترتیب که او نیروی خود را از یک ماشین به ماشین دیگر منتقل می سازد، فعالیتش عوض می شود و ایده هایش تکامل می یابند، یعنی این که او در مورد ترکیب کلی ای که نتیجه کار او و رفقاییش می باشد تعمق می نماید. پس این فعالیت تکمیل شده، این محدود ساختن ایده ها، این اوضاع و احوال مختل سازنده تکامل جسمی- که چندان هم بدون دلیل به تقسیم کار نسبت داده نمی شود- نمی تواند، تحت کیفیات عادی در یک سیستم تقسیم مساوی کارها پیش بیاید...

... در واقع هدف دائمی و گرایش به هر نوع بهبود در تکنیک در جهت آن است که کار انسان را تا حدود امکان غیر لازم سازد و یا از ارزش آن بکاهد، به این ترتیب که کار زنان و کودکان را جانشین کار کارگران بالغ نماید و یا آن که کار کارگر عادی را جانشین صنعت گر ماهر سازد... تمایل به این که کودکانی که چشمان کنجکاو و انگشتان سریعی دارند، به جای کارگران با تجربه گماشته شوند، نشان می دهد که دگماتیزم دبستانی مربوط به تقسیم کار بر اساس درجات مختلف مهارت، از طرف کارخانه داران آگاه ما، بالاخره کنار گذاشته شده است. (آندره یور» فلسفه مانوفاکتور یا اقتصاد صنعتی» جلد اول فصل یکم)

وجه مشخصه تقسیم کار در جامعه مدرن، این واقعیت است که رشته ای تخصصی، افراد متخصص و توأم با آن بلاهت تخصصی را بوجود می آورد. لمونتی می گوید:

«وقتی می بینیم که درمیان پیشینیان، یک فرد در آن واحد به عنوان فیلسوف، شاعر، ناطق، تاریخ نویس، کشیش، سیاستمدار و فرمانده نظامی، تا آن درجه کفایت از خود نشان می داد، دچار شگفتی می شویم و روان های مان از ملاحظه یک چنین میدان وسیعی دست خوش هیجان می گردد. امروزه هر کس حصارى برای خود تعیین کرده و خود را در درون آن محصور می سازد. نمی دانم آیا در اثر تجزیه، میدان وسیع تر می شود. لکن به خوبی می دانم که انسان حقیرتر می گردد. (مجموعه آثار لمونتی جلد اول صفحه ۲۱۳)

وجه مشخصه تقسیم کار در کارخانه اوتوماتیک این است که کار، هرگونه خصلت ویژه خود را از دست داده است. ولی از لحظه ای که هرگونه تکامل ویژه ای متوقف شود، نیاز به جهانی شدن و گرایش به تکامل همه جانبه فرد، قابل لمس می گردد. کارخانه اوتوماتیک، متخصصین و بلاهت تخصصی را کنار می زند.

آقای پرودون که حتا این جنبه انقلابی کارخانه اوتوماتیک را درک نکرده است، یک قدم به عقب بر می دارد و به کارگر پیشنهاد می کند که نه فقط دوازدهمین قسمت یک سوزن بلکه به تدریج همه دوازده قسمت آن را بسازد. بدین گونه کارگر به دانش و آگاهی نسبت به سوزن نایل می آید. مختصر کلام آن که کار سنتزی، آقای پرودون همین است. هیچ کس منکر این نیست که یک حرکت به جلو و یک حرکت به عقب نیز یک حرکت سنتزی است.

بر روی هم آقای پرودون از ایده آل یک خرده بورژوا پافراتر نمی گذارد. و برای این که این ایده آل را تحقق بخشد، چیزی بهتر از این به عقش نمی رسد که ما را به وضع یک وردست و یا حداکثر یک استاد صنعت گر قرون وسطی رجعت دهد. او در

یک جای کتابش می گوید: کافی است که تنها یک بار در زندگی خود هنر بزرگی انجام داده و فقط یک بار خود را به عنوان انسان احساس کرده باشیم. آیا این برحسب شکل و محتوی همان هنر بزرگی نیست که در قرون وسطا توسط اصناف مطالبه می شد؟